

بررسی زمینه‌های اجتماعی تأثیر گذار بر انقلاب اسلامی ایران

عباسعلی طالبی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۶

چکیده:

اگرچه بررسی ریشه‌های پیدایش انقلاب‌ها همواره ایده‌ای جذاب و قابل تأمل بوده، اما تاکنون تلاشی جدی برای تبیین نظری در باره علل، ماهیت، چرایی و چگونگی انقلاب اسلامی ایران که از یک سو سبب تغییر در اساس و نوع حکومت شد و از سوی دیگر به تحول در ایدئولوژی غالب و رسمی کشور و خط مشی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تحول در ابعاد داخلی و خارجی شد، دست کم در زبان فارسی در حد یک انقلاب اجتماعی بزرگ، صورت نگرفته است. این مقاله با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی با طرح این سوال که زمینه‌های اجتماعی وقوع انقلاب اسلامی ایران کدامند می‌کوشد تا علل اجتماعی شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران را به عنوان آخرین، مهم‌ترین و برزگترین انقلاب قرن بیستم مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد اولاً ضعف مبانی مشروعیت، هویت زدایی، ستیز با مذهب و نارضایتی طبقه متوسط بیشترین تأثیر را در وقوع انقلاب اسلامی داشته‌اند. ثانیاً تشدید وابستگی به غرب، ساختار فرد محوری و فساد حکومتی منجر به گسترش نارضایتی و تسریع روند انقلابی شده است و ثالثاً رهبری، مردم و ایدئولوژی در ایجاد وضعیت انقلابی نقش بسزایی داشتند.

واژگان اصلی: انقلاب، ساختار سیاسی، مشروعیت، هویت زدایی، تشدید وابستگی.

۱. استادیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد سوادکوه، دانشگاه آزاد اسلامی، سوادکوه، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

وقوع غیر متظره انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ رویدادی بزرگ، شگفت‌انگیز و نادر بود که از یک طرف نه تنها ساختار داخلی ایران و گفتمان‌های حاکم بر نظام بین‌الملل را دچار دگرگونی کرد، بلکه شوک مهمی به جامعه‌شناسان انقلاب و نظریه‌پردازان آن وارد کرد. اسپوزیتو می‌نویسد: نحوه وقوع انقلاب اسلامی شگفتی همگان را برانگیخت سیاست‌بازان و پژوهشگران تلاش کردند تا وضعیت بی‌اندازه سیال و پیچیده‌ای را دریابند که بر بخش‌های وسیعی از جهان اثرگذار است. هرچند که نتیجه‌چنین تلاشی، غالباً ساده‌سازی این واقعت پیچیده بوده است (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۸). از طرف دیگر دنیای نظریه‌پردازی علوم اجتماعی و سیاسی را به نقد کشید. بسیاری از نظریه‌پردازان مطرح انقلاب مانند اسکاچپل، جان فوران، جک گلد استون، فوکو، فیشر، نیکی کدی و حمزه علوی مجبور شدند در آثار جدید شان دست به تغییر، تعدیل و تجدید نظر بزنند زیرا انقلاب اسلامی مطابق هیچ کدام از تئوری‌های پیشین در مورد انقلاب قابل تحلیل نبود (عیوضی، ۱۳۸۷). این اندیشمندان در دیدگاه‌های جدید خود به نقش عواملی چون اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژی، دین، مذهب و مسائل اعتقادی در وقوع انقلاب اسلامی تحلیل می‌کنند. انقلاب‌ها از یک سو با بینش‌های حیاتی و اطلاعات ضروری خود در باره تحولات سیاسی امروزی نمایه‌ای از مهم‌ترین انقلاب‌های قرن ۲۱ را ارائه می‌دهند و از سوی دیگر وقوع آن با راه‌اندازی جبهه‌های پژوهش زمینه‌مناسبی برای انجام تحقیقات علمی، طرح و آزمون فرضیه‌ها و آزمون تجربی نظریه‌های موجود ما را در فهم بیشتر علل و ماهیت پدیده‌های اجتماعی و پیش‌بینی تحولات آینده کمک فراوانی می‌نماید. انقلابی که ناگهان در ایران آغاز و به سقوط نظام سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی انجامید، یکی از مقاطع عمده‌منازعه در تاریخ سیاسی ایران قرن ۲۰ را تشکیل می‌دهد در همین راستا مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی با طرح این سوال که زمینه‌های اجتماعی وقوع انقلاب اسلامی ایران کدامند، می‌کوشد تا علل اجتماعی شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران را به‌عنوان آخرین، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین انقلاب قرن بیستم مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. فرضیه اساسی ما این است که به نظر می‌رسد با توجه به ضعف مشروعیت و ناکارآمدی حکومت پهلوی به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد هویت‌زدایی، ستیز با مذهب و نارضایتی طبقه متوسط بیشترین تاثیر را در وقوع انقلاب داشته داشته است. استوار بودن این رژیم بر بستر فردمحوری و وابستگی به درآمدهای نفتی، حکومت را از مسیر تاریخی و عقلانی جامعه دور ساخت و رژیم به جای ایجاد و تقویت نهادهای سیاسی و اجتماعی که ظرفیت‌های مدیریتی و توان پاسخگویی دولتی آن را ارتقاء بخشید، بیش از پیش از محیط داخلی خود دور افتاد و ظرفیت‌های

قانونی آن به جای شفاف سازی، پاسخگویی و تامین مطالبات مردم به نظامی گری و تشدید وابستگی روی آورده و همین امر زمینه های اجتماعی انقلاب را فراهم کرد.

۱- چارچوب مفهومی

شاید در میان پدیده های اجتماعی و سیاسی انقلاب پیچیده ترین پدیده ای باشد که توجه بسیاری از کارشناسان این رشته را به خود جلب کرده است. واژه انقلاب در آغاز در علم اختر شناسی به معنای چرخش دورانی افلاک و بازگشت سیارگان به وضع و حالت اولیه به کار می رفته است. افلاطون به ویژه ارسطو موضوع علیت را در انقلاب بررسی کرده و ریشه تمام انقلابات را در نابرابری جستجو می کرد. تا پیش از قرن نوزدهم بحث انقلاب بحثی هنجاری و اخلاقی بود. کاربرد سیاسی این مفهوم در قرن نوزدهم به وسیله مارکس با تئوری منازعه طبقاتی و قرائت تک ساحتی از انقلاب طرح و سپس به وسیله شارعان آن با قرائت های مختلف بسط و گسترش یافت. هانتینگتون معتقد است انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت آمیز داخلی در ارزشها و اسطوره های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت های حکومتی و سیاست های آن است (Huntington, 1968: 264). جمیز روزنو انقلاب را شدید ترین نوع نزاع سیاسی می داند که عده ای جهت کسب مناصب سیاسی علیه حکومت قیام می کنند. منخرج مشترک تعاریف یاد شده دگرگونی و طغیان خشونت آمیز علیه نظم موجود است و گویی انقلاب بدون عنصر خشونت، فاقد معنا است. چالمرزجانسون انقلاب را یکی از اشکال تغییرات اجتماعی می داند که با بهم خوردن تعادل در صحنه اجتماعی نا متعادل روی می دهد. شهید مطهری انقلاب را از جنس عصیان و طغیان می داند و ریشه آنرا دو عنصر نارضایتی و خشم از وضع موجود و دیگری آرمان یک وضع مطلوب می داند (عیوضی، فراتی، ۱۳۹۱: ۲۰). به نظر می رسد انقلاب اسلامی ایران یک واکنش جمعی و آگاهانه به وضعیت موجود بود. اسملسر از جمله جامعه شناسانی است که تحت تأثیر مکتب اصالت کارکرد، انقلاب را مقوله ای از رفتار جمعی که در نتیجه نوسازی پدید می آید، تعریف می کند (بشیری، ۱۳۷۲: ۵۴). به عقیده وی نوسازی جامعه و گسترش تقسیم کار و تنوع ساختاری موجب اختلال در همبستگی اجتماعی می گردد و مکانیسم های همبستگی از جذب پیچیدگی های فزاینده قاصر می شوند. اجزا و ساخت های نوظهور نمی توانند با اجزا و ساخت های دیگر روابط متقابل برقرار نمایند به این ترتیب خطر فرو پاشی تعادل اجتماعی پدید می آید.

۲- رویکرد اجتماعی

از دید جامعه‌شناسان عوامل و متغیرهای متعددی در شکل‌گیری یک پدیده اجتماعی نقش دارند. شناسایی وزن و میزان تاثیرگذاری این عوامل بستگی به میزان دوری یا نزدیکی آن نسبت به موضوع دارد. برای شناخت و معرفت درست پدیده‌ها، نیازمند بررسی جداگانه و متمرکز عوامل و متغیرهای پدیده یا حادثه هستیم. انقلاب‌ها نیز پدیده اجتماعی هستند و در عین کمیاب بودن، انواع مختلفی دارند؛ انقلاب اجتماعی، یکی از این انواع است که انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷، از جمله آنها است. از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، در شکل‌گیری انقلاب‌ها، عوامل مختلفی چون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی نقش داشته است که به درجات مختلف با یکدیگر ترکیب شده و وقوع این انقلاب را رقم زده‌اند. عوامل اجتماعی، در عین اینکه نباید از نقش دیگر عوامل هم غافل شد، یکی از عوامل مهم رخداد انقلاب اسلامی بوده است. قبل از بررسی علل اجتماعی انقلاب اسلامی ایران لازم است که آشکار گردد به چه تبیینی، تبیین اجتماعی گفته می‌شود؟ از اجتماع، دو نوع تعریف عام و خاص ارائه شده است. در تعریف عام اجتماع در برگیرنده هر چهار خرده نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است و اجتماع معادل یا در مقابل جامعه پنداشته می‌شود. در تعریف خاص که مورد نظر این مقاله است اجتماع یکی از خرده نظام‌های جامعه است. در تعریفی خاص، پارسونز، اجتماع را این‌گونه تعریف می‌کند؛ نظام اجتماعی از مجموع‌های کنشگران فردی ساخته می‌شود که در موقعیتی که دست کم جنبه‌های فیزیکی یا محیطی دارد با یکدیگر کنش متقابل دارند (ریتز، ۱۳۷۷: ۱۳۴).

بر اساس این تعریف، اجتماع متشکل از تعاملات اجتماعی است و بطور خلاصه، می‌توان اجتماع را مجموعه‌ای از کنشگران و تعاملات اجتماعی تعریف نمود. هر نوع تغییر در اجتماع کنشگران، همانند رشد جمعیت، مهاجرت، تغییر در ترکیب جمعیت و ساختار تعاملات اجتماعی مثل ساختار مدنی، توده‌ای، شهری، روستایی، سستی و مدرن می‌توانند به عنوان متغیرهای اجتماعی محسوب شوند. بر اساس تعریف فوق از اجتماع، می‌توان تعاریف متعددی از تبیین اجتماعی ارائه داد.

۱- تبیین اجتماعی، تبیینی است که عامل اجتماعی تنها علت تبیین‌کننده آن است.

۲- تبیین اجتماعی، تبیینی است که تبیین را با علت اجتماعی شروع می‌کند و سرآغاز تغییر را در

حوزه اجتماعی می‌بیند.

۳- تبیین اجتماعی، تبیینی است که در کنار سایر علل بر علل اجتماعی تأکید دارد یا حداقل به عوامل اجتماعی در کنار عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وزنی قابل توجه می‌دهد. تعریف سوم، تعریفی عامتر از دو تعریف دیگر است و تا حدودی آن دو را نیز در برمی‌گیرد. در این مقاله تعریف سوم، مبنا قرار گرفته است و بر اساس آن علل های اجتماعی وقوع انقلاب ایران مورد شناسایی واقع شده‌اند.

۳- عوامل اجتماعی تأثیر گذار در وقوع انقلاب اسلامی

۱-۱- ناکارآمدی حکومت

ناکارآمدی حکومت‌ها از دو دیدگاه قابل بررسی است. از یک دیدگاه ناکارآمدی، ضعف و مشکلات ساختار سیاسی و ماهیت آن نقش زیادی در شکل‌گیری انقلاب و گسترش نارضایتی عمومی دارد. ساختارهای ضعیف و ناکارآمد به دلیل ناتوانی در جذب و پاسخگویی به مطالبات مردم مخالفان را به انقلاب و شورش سوق می‌دهند. ماهیت ساختار سیاسی همچنین در نوع و شکل مخالفت‌ها تأثیر گذارند. ساختار دموکراتیک مخالفت‌ها را قانونمند و مسالمت‌آمیز سامان می‌دهند و ساختار استبدادی جنس مخالفت‌ها و اعتراضات را خشن و انقلابی می‌سازند. دیدگاه دوم ناکارآمدی، نسبت مستقیمی با کاهش مشروعیت و افزایش هزینه‌های دولت در تامین آن دارد. به تعبیر دیگر هر حکومتی به هر شکل و ساختاری تشکیل شده باشد، اگر کارآمد باشد و توان پاسخگویی به نیازهای عمومی را داشته باشد، مشروعیت پیدا می‌کند. تضمین مشروعیت آنها نیاز به قوه قهریه و تشکیلات عریض و طویل امنیتی ندارد. حکومت با تعریف درست و واقعی از منافع ملی، تقویت نهادهای خدماتی، توزیع متناسب درآمد برای همه شهروندان، تعهد به سطح معینی به اشتغال، آموزش و تامین اجتماعی دائم در حال افزایش مشروعیت خود می‌باشد. از آنجایی که اصول مشروعیت بخش حکومت پهلوی به جای اتکا به مردم به حمایت‌های بی‌چون و چرای غرب و درآمدهای نفتی وابسته بود باعث شد که به جای تشکیل یک دولت فراگیر، یک دولت فراطبقاتی تشکیل دهد که این امر در بلندمدت نه تنها مشروعیت آنرا آسیب‌پذیر، بلکه بخش زیادی از طبقات اجتماعی را نسبت به اعمال و کارکردهای خود ناراضی کرد.

۲-۲- ساختار حکومت

ساختار سیاسی دوره پهلوی دوم، در واقع در ادامه سیاست دولت-ملت سازی آمرانه و دولت

گرای دوره پهلوی اول بوده نویسندگان و تحلیل‌گران مسائل ایران، رژیم پهلوی را با عناوین متفاوتی مانند حکومت اقتدارگرای بوروکراتیک، رژیم نوپاتریمونیا، استبداد نفتی، دولت رانتیه، سلطانیسم، شبه مدرنیسم، دولت مطلقه و دیکتاتوری سلطنتی توصیف کرده‌اند. این نام‌ها همگی نشان از این دارد که رژیم پهلوی به لحاظ سیاسی، در دسته رژیم‌های اقتدارگرا و بسته می‌گنجد. شاه پس از یک دهه بی ثباتی سیاسی و اجتماعی، با وقوع کودتای ۲۸ مرداد و با خیالی آسوده تلاش کرد منابع پراکنده قدرت سیاسی و همچنین منابع و ابزارهای مختلف کنترل اجتماعی را تجمیع و تمامی کانون‌های مخالفت با تمرکز قدرت را از سر راه بردارد و با اتکا به درآمدهای سرشار نفت به سرعت پایه‌های حکومت خود یعنی ارتش، بوروکراسی و نظام حمایتی دربار را توسعه بخشید. سیاست دولت‌سازی پهلوی دوم نه در راستای منافع ملی بلکه بیشتر در جهت تقویت موقعیت شخصی شاه و دربار به اجرا درآمد. رژیم تلاش کرد قدرت خود را از طریق انحلال پارلمان؛ مخالفت با قوانین وضع شده، دخالت در انتصاب وزراء، انتصاب فرماندهان نظامی، تمرکز منابع قدرت، جلوگیری از هرگونه نهادهای مستقل از دولت و حذف شخصیت‌هایی که استقلال نسبی از خود نشان می‌دادند افزایش دهد (سمیعی‌اصفهانی و عباسی، ۱۳۹۷: ۱۲۶).

حلقه درونی قدرت در دوره پهلوی دوم، از میان نخبگان اعضای خانواده سلطنتی، درباریان، فرماندهان نظامی و امنیتی، اعضای رده بالای مجالس سنا و شورا، معاونان وزیران و اعضای رده بالای تجاری و حرفه‌ای بر می‌خاستند. این افراد شامل تعدادی از مقامات بودند که رابطه آنها با شاه بسیار نزدیک بود. در واقع، شاه به فاصله یک دهه ایران را به یک دیکتاتوری سلطنتی متکی به قدرت سرکوبگر ارتش و درآمد نفت تبدیل کرد. این‌ها منبع توانان سلطه بر جامعه ایران بودند. توقیف، ایجاد جو پلیسی، در خوف و هراس نگاه داشتن مدام مخالفان در بازار، کارخانه‌ها، ارتش، ایلات و عشایر و دانشگاه‌ها در دوران او جزء امور روزمره بود (فوران، ۱۳۹۰: ۶۲). فرد هالیدی نیز معتقد است شخصیت شاه نه تنها ارتش بلکه دولت را نیز تضعیف می‌کرد. فاصله روزافزون وی با واقعیت‌های جامعه منجر به اجرای برنامه‌های توسعه شد که بستر اجتماعی و اقتصادی انقلاب را فراهم و در نهایت موجب فروپاشی سریع رژیم گردید. ضعف پایگاه‌های اجتماعی رژیم و نامشروع تلقی شدن آن از سوی گروه‌های سیاسی و اجتماعی، موجب شد سیاست دولت‌سازی رژیم پهلوی دوم، عمدتاً رویکردی امنیتی به خود بگیرد و بیشتر متوجه حفظ موقعیت و پایگاه‌های شخصی حکومت باشد تا تأمین منافع ملی. تعمیق شکاف دولت-ملت باعث گرایش به سمت خودکامگی و انسداد سیاسی شد.

رژیم پس کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ با سرکوب خشن مخالفان در جهت بقا و تامین امنیت خود دست به تشدید وابستگی به غرب زد. این سیاست در دراز مدت باعث شد که حکومت قوای نظامی را تنها منشأ قدرت تلقی نماید. طی این سال ها رژیم در جهت تثبیت بقای خود از قدرت نظامی استفاده کرد. در جهت استمرار این روند، یعنی استوار کردن حکومت بر اساس پایه مشروعیتی زور، لازم بود تا ارتش را به عنوان تنها حامی و بزرگترین رکن قدرت خود تقویت نماید. درآمدهای نفتی یکی از مهم ترین عوامل و متغیر تاثیرگذار بر تقویت و توسعه ارتش و گسترش نظامی گری در دوره پهلوی دوم بود. اگر به رابطه میزان درآمدهای نفتی و بودجه های نظامی ایران و تعداد نیروهای مسلح و تجهیزات نظامی بین سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ توجه کنیم، درخواستیم یافت که این دو متغیر رابطه مستقیمی با یکدیگر دارند؛ به گونه ای که آمارها نشان دهنده افزایش فزاینده هزینه های نظامی در پایان سال های حکومت پهلوی دوم هستند مسئله ای که با افزایش درآمدهای نفتی در پیوند بود. افزایش قیمت هر بشکه نفت از ۵/۲ به ۱۱/۵ به این معنی بود که دریافت های ارزی ایران از درآمدهای نفتی از ۵ میلیارد دلار در ۱۹۷۳ به ۱۹ میلیارد دلار در ۱۹۷۴ رسید. در طی دو سال درآمدهای خارجی ایران تقریباً هشت برابر شد. تأثیر چشمگیر افزایش قیمت نفت علاوه بر تزریق مقادیر زیادی پول به نظام اقتصادی منجر به افزایش خریدهای نظامی از سوی رژیم شاه شد (Daneshku, 2014: 214). بدین ترتیب، شاه بودجه سالانه ارتش را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱/۸ در سال ۱۳۵۲ و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت به ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند (ابراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۵). به اعتقاد منوچهر پروین، اختصاص بخش عمده ای از بودجه ملی به نیروی نظامی در وهله نخست، ضرورت سرکوب مخالفان داخلی بود، دوم این که هزینه امنیت ملی ایران در مقایسه با سایر کشورها به دلایلی بیشتر بود و سوم این نکته که حکومت در جهت تامین مشروعیت خود به تدریج و به آرامی به غرب سوق داده می شد (Parvin, 1968: 153). بنابراین افزایش هزینه های نظامی حکومت که عمدتاً از منابع درآمدهای نفتی تأمین می شد، به تقویت نظامی گری ایران در این دوره کمک کرد. در واقع مقایسه ای بین تجهیزات نظامی ارسال شده از آمریکا که منبع اصلی تأمین تجهیزات نظامی در این دوران است، خود گویای رابطه ی بین تقویت نظامی گری و افزایش درآمدهای نفتی در این دوران است. به گونه ای که از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۴۸ حدود ۱/۵ میلیارد دلار تجهیزات نظامی به ایران ارسال شده بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۸۵). در واقع، شاه نیروهای مسلح را پشتیبان اصلی بود خود می دانست و

توانست شمار نیروهای مسلح را از دویست هزار نفر در سال ۱۳۴۲ با بودجه ای معادل ۱۸۲ میلیون دلار به چهارصد و ده هزار نفر و بودجه ای معادل چهار میلیارد و سه میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ برساند. این هزینه‌ها در حالی به ارتش اختصاص داده شد، که به بخش‌های دیگر نظیر بهداشت، درمان و آموزش پرورش بودجه بسیار کمی اختصاص یافت. بنابراین صرف بودجه‌های کلان اولاً به وابستگی صنایع نظامی ایران به آمریکا دامن زد و ثانیاً نشان از تفکر نظامی‌گری رژیم در تامین امنیت خود در درون مرزهای ملی داشت. رژیم در حالی این بودجه عظیم را صرف تقویت بنیه نظامی کشور کرد که در آن زمان کشور با هیچ تهدید امنیتی روبرو نبود. دولت با تمام کشورهای منطقه به توافق رسیده بود؛ با شوروی آن زمان روابط گرم و صمیمی داشت و از حمایت همه جانبه غرب برخوردار بود. بنابراین تقویت ارتش نه در راستای تهدید خارجی بلکه تامین خواسته‌های آمریکا در چارچوب دکترین نیکسون داشت. وابستگی به قدرت‌های شرق و غرب، فقدان استقلال در امور داخلی، وابستگی هیأت حاکمه، اتخاذ تصمیم در جهت تامین منافع قدرت‌های بزرگ و به دنبال آن، پذیرش اوامر و دستورات سایر کشورها زمینه‌های اجتماعی قیام جمعی مردم را فراهم کرد.

۳-۴- ضعف مبانی مشروعیت

یکی از مهمترین عوامل گرایش حکومت پهلوی به سیستم میلیتاریستی، ضعف مبانی مشروعیتی و کمبود حمایت‌های مردمی در بطن جامعه ایران بود. کمبود مبانی مشروعیت ساز، نبود سازوکارهای قانونی و نهادی، جلب حمایت مشروعیت هر نظام سیاسی به رضایت مردم از دولت، پذیرش آزادانه حکمرانی حاکمان و نیز اعتقاد آنها به حقانیت ساختار سیاسی بستگی دارد. در این معنا دولت پهلوی از مشروعیت سیاسی برخوردار نبود، زیرا نتوانست رضایت مردم را جلب و خود را منتخب مردم سازد. از طرف دیگر مشروعیت هر نظام سیاسی به میزان نفوذ ایدئولوژی مشروعیت بخش آن نیز بستگی دارد. نظام سیاسی بر باورها و اعتقادات خاصی استوار است؛ به گونه‌ای که هر اندازه میزان نفوذ و مقبولیت این باورها در میان مردم بیشتر باشد، مشروعیت نظام نیز فزونی می‌یابد. حکومت پهلوی در روند توسعه بدون توجه به شرایط فرهنگی و مقتضیات اجتماعی و عمدتاً با تکیه بر روش‌ها و برنامه‌های تحمیلی و تقلیدی اولاً فرهنگ بومی برگرفته از دین را به چالش کشاند و ثانیاً کوشید مردم را به اطاعت از خود وادار و از قیام مردم جلوگیری نماید.

۳-۵- هویت زدایی

در دوره پهلوی دوم ما شاهد تحولاتی هستیم که به نوعی می‌توان از آن به مدرنیزاسیون و

تحول در جامعه پیشین ایران تعبیر کرد. این تحولات که عمدتاً در حوزه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور حادث شد، منجر به تغییرات بنیادینی در ساختار این حوزه‌ها گردید؛ همچنین تلاش‌هایی را برای تحول فرهنگی در جامعه یا اهداف حذف یا استحاله فرهنگ سنتی مذهبی به دنبال داشت. سیاست‌های فرهنگی - مذهبی دوران پهلوی عموماً از دو منبع تجدد و نوسازی غربی و عرفی کردن جامعه الهام می‌گرفت. از این رو شاه با بهره‌گیری از سبک و شیوه غربی، به دنبال ایجاد هویتی جدید در عرصه‌های فرهنگی و مذهبی - با کوتاه کردن دست افراد متدین، همراه توجه زیاد به دوران ایران باستان - بود به گونه‌ای که جایی برای مذهب و سنت اسلامی جامعه وجود نداشت.

شاه با اعتقادی راسخ برای جدایی دین از سیاست، بر مسائلی تأکید داشت که رهبری مقتدرانه کشور را یک ضرورت می‌شمرد و برای استقرار این حکومت باثبات، چاره‌ای جز برقراری نظم و قانون و از میان بردن هویت مذهبی جامعه متصور نبود. این امر با تلاش در ترویج فرهنگ باستانی ایران و گسترش سبک و شیوه فرهنگ غربی با رویکردی متفاوت اجرا می‌شد. تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری شمسی به شاهنشاهی، تکریم و بزرگداشت فرهنگ باستانی و افتخار به پادشاهان ایران باستان، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در تخت جمشید و جشن‌های تاج‌گذاری و برنامه‌های فرهنگی چون جشن هنر شیراز از نمونه سیاست‌های فرهنگی غیردینی محمدرضا شاه بود که مخالفت شدید نیروهای مذهبی و همراهی مردمی را در پی داشت. شاه در راستای اهداف توسعه، تلاش نمود تا با هویت‌سازی جدید، زمینه را برای تغییر در فرهنگ ایجاد کند و برای همین، آن‌چه را با الگوی غربی توسعه همسان نمود، به کناری نهاد و با استفاده از هویتی جدید، مقدمات مشروعیت بخشی به خود و زمینه‌آجرائ الگوهای تحمیلی توسعه را فراهم آورد. پهلویسم، اسلام و فرهنگ مذهبی موجود را به عنوان مهمترین رقیب خود قلمداد کرد و کوشید آن را به حاشیه رانده یا تحت کنترل درآورد و ستیز با مذهب را در سه شکل مبارزه با روحانیت، مبارزه با باورهای مذهبی و مبارزه با نهادها و شعایر مذهبی در پیش گرفت. با اعمال این سیاست برای نوسازی کشور، از یک طرف آیت الله خمینی (ره) با نقد ترتیبات اجتماعی موجود از قبیل سلطه امپریالیسم، استبداد و بدبختی و محرومیت موضع گرفت و از طرف دیگر منجر به خشم و اعلام انزجار از سوی مردم به هویت زدایی دینی شد. هویت‌سازی رژیم از یک سو با فرهنگ ایرانی متعارض بود و از سوی دیگر با آموزه‌های دینی رویارویی جلدی داشت. بدین ترتیب، مردم با هدایت و راهنمایی بنیان‌گذار انقلاب اسلامی هر اقدام حکومت را نامشروع قلمداد نمود، زیرا اعمال آن بر پایه خواست عمومی پیش نمی‌رفت. نمونه بارز آن، در

مهرماه ۱۳۴۰ جبهه‌گیری تند در برابر لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، علم بود که به باور ایشان، حکومت در لوای پاره‌ای اقدامات ترقی‌خواهانه، اصل دین و کارگزاران آن را نشانه گرفته بود (جهانگیری و طاهری، ۱۳۹۶: ۸۶).

۳-۶- نارضایتی طبقه متوسط

این طبقه، کانون فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی در درون جامعه شهری جدید است و این در حالی است که طبقه متوسط جدید به لحاظ جایگاه اجتماعی و اقتصادی بینایی خود گرفتار حفظ موقعیت و تراکم و انباشت نامحدود ثروت نیست و به خاطر موقعیت‌های شغلی خود بار اصلی انقلاب‌ها، تحولات و اصلاحات آن را بر دوش دارد. در دوران پهلوی دوم دو عامل عمده روند شکل‌گیری طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت. نخست تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی منافات داشت و دوم شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه توسعه و نوسازی که موجب برانگیختن احساس جمعی طبقه متوسط جدید در ایران گردید. این شرایط دوگانه سیاسی و اجتماعی در فرآیند طبقه‌سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه ساخت و عملاً حکومت را واداشت تا در برخورد با طبقات اجتماعی سیاست دوگانه‌ای اتخاذ نماید و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام نماید. مسئله این است که در مورد طبقه متوسط جدید سیاست‌های نوسازی دولت از سویی سبب رشد این طبقه گردید و از سوی دیگر سبب تضعیف برخی طبقات و گروه‌های اجتماعی از جمله طبقه متوسط سنتی و بازار شده دولت پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد درصد کنترل سیاسی شدید طبقه متوسط جدید برآمد زیرا به خودی خود از حمایت این طبقه بهره‌مند نبود و در همین راستا فعالیت سیاسی اکثر روشنفکران ممنوع شد. استبداد داخلی و نفوذ بیگانه در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی روند روبه‌رشد طبقات اجتماعی را ناموزون ساخت. در واقع رشد عمومی تجارت و گسترش دیوان‌سالاری باعث شد که طبقه متوسط جدید از معلمان، روزنامه‌نگاران، دیوان‌سالاران و دیگر پیشه‌مندان که از میان طبقه متوسط سنتی موجود بودند شکل بگیرد (جلیلیان، ۱۳۹۶: ۶). در زمینه کیفیت مشارکت اعضای طبقه متوسط جدید در ساخت قدرت سیاسی می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد. بخش اعظم این طبقه را کارکنان دولت و حقوق‌بگیران تشکیل می‌دادند که همراه با کارکنان بخش خصوصی، محور اساسی طبقه متوسط جدید به شمار می‌رفتند. آنها خواستار دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی بودند. بخش دیگر که در اقلیت بودند شامل اقلیتی از افراد می‌شد که منابع

مختلفی از درآمد را در اختیار داشتند و موقعیت های مهمی در سازمانها و دستگاه های اداری کشور اشغال می کردند و با شبکه نخبگان سیاسی مناسبات چندجانبه داشتند.

۷-۳- فساد حاکم و انزجار مردم

فساد مالی در ایجاد یا عمیق تر کردن شکاف بین نظام سیاسی و جامعه و بروز انقلاب نقش زیادی دارد. به گفته کریین بریتون گلایه های اقتصادی و فساد مالی یکی از چهار عامل مؤثر در بروز چهار انقلاب تأثیر گذار روسیه، انگلستان، آمریکا و فرانسه بوده است (بریتون، ۱۳۶۳: ۳۸). جامعه پدیده فساد را به ضرر منافع اقتصادی اکثریت و به سود تعداد اندکی از مفسدان می نگرد؛ این پدیده موجب بروز نگرش منفی و اعتراض آمیز در جامعه گردیده و به نوعی حکومت را با فقدان مشروعیت روبرو می سازد و ممکن است به بروز جنبش های اصلاحی، دامن زدن به شورش ها و کمک به زوال نظام های حکومتی بینجامد. در این دوره فساد اداری به ویژه در شکل های اختلاس و رشوه خواری افزایش یافت. بین سال های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ افزایش درآمدهای نفتی، کمک های خارجی و رشد دیکتاتوری فساد اداری را گسترده تر و شدیدتر کرد. بنیاد پهلوی زیر پوشش امور خیریه رسماً فساد اداری را در سطح گسترده ای رواج داد و به یک مجرای مطمئن و نهادی شده برای افزایش ثروت و منابع مالی خاندان پهلوی مبدل گردید. سوء استفاده های مالی، رشوه خواری و فساد مالی در معاملات داخلی و خارجی فراوان بود، به گونه ای که اعضای خانواده سلطنتی از این راهها ثروت کلانی به دست آورده بودند. اهداف و انگیزه های دولت انجام خدمات عمومی، آموزش یا توسعه اقتصادی نبود و بخش زیادی از درآمدهای نفتی به جیب دربار و خاندان سلطنتی واریز می شد.

۷-۳- اصلاحات ارضی

یکی از تحولات عمده در جوامع در حال گذار از سنت به مدرنیته، اجرای برنامه های نوسازی، توسعه ای و اصلاحی، از جمله اصلاحات ارضی است که منافع زمینداران بزرگ محافظه کار را به خطر انداخته و منافع طبقات کارگر و دهقان و متوسط را تأمین می کند. به این ترتیب انجام اصلاحات ارضی در جوامع، آنها را دچار تحول می کند. این اصلاحات بیشتر بر گرفتن زمین های کشاورزی از مالکان بزرگ و توزیع آن میان روستاییان و کشاورزان خرده پا تأکید دارد. در بسیاری از کشورها گمان بر این است که اصلاحات ارضی راه توسعه صنعتی کشور را فراهم می نماید، چرا که در نوسازی جوامع، صنعتی شدن یکی از ارکان مهم است و صنعتی شدن به کارگران آزاد و دارای فردیت نیاز دارد. درحقیقت عضو پایه در ساختارهای جامعه مدرن، فرد است درحالی که در جوامع روستایی یا دهقانی

گروه یا اجتماع، واحد اصلی را تشکیل می‌دهند (کومار، ۱۳۸۱: ۲۴۴). اصلاحات ارضی در ایران و تأثیر آن بر ایجاد انقلاب اسلامی، از این رو اهمیت دارد که کشاورزی ایران در این دوره، دستخوش دگرگونی کیفی عظیمی گردید و این امر ناشی از اثرات پر دامنه برنامه اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ بود، برنامه‌ای که در محور انقلاب سفید قرار می‌گرفت. با اصلاحات ارضی، وجه تولید دهقانی سهم بری در طول یک دهه دستخوش دگرگونی سریعی شد که تأثیرش بر زمینداری، ساختار طبقاتی روستاها و عملکرد کشاورزی بسیار بارز و عمدتاً منفی بود. این برنامه به علل فشار دولت کندی، تجدید حیات جبهه ملی که در کودتای ۱۳۳۲ سرکوب شده بود و این محاسبه اشتباه که اصلاحات ارضی قدرت زمیندار را به نفع قدرت دولتی در روستاها از بین خواهد برد و روستاییان صاحب زمین را به رژیم وفادار خواهد کرد، به طور گسترده انجام شده. در اوایل دهه ۱۳۵۰ نرخ مهاجرت از روستا به شهر به ۸ درصد، با انجام اصلاحات ارضی ناقص رسید که بسیار بیشتر از رقم متوسط مربوط به سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ بود. این مهاجرت گسترده تأثیراتی سوء بر تولید مواد غذایی کشور گذاشت و واردات عظیم مواد غذایی را به دنبال آورد و روستاها را از نظر مواد غذایی محتاج شهرها که خود به خارج وابسته شده بودند، ساخت. مهاجران در شهرها با فقدان کار کافی و مسکن مناسب مواجه شدند و اکثر آن در حاشیه شهرها و در محلات فقیرنشین و کثیف مستقر گردیدند (ملکوئیان، ۱۳۸۱: ۱۵۷). در نهایت همین کشاورزان مهاجر به شهر در ائتلاف با دیگر طبقات و گروهها در ۱۳۵۷ با گسترش روابط تجاری و مبادلات پولی، توانستند شاه را طی یک انقلاب ساقط کنند. در واقع تحول در نظام زمینداری، اصلاحات ارضی و مکانیزه شدن کشاورزی چهره روستاها را دگرگون ساخت و در نتیجه این عوامل همبستگی سستی جامعه دهقانی در هم شکسته و زندگی روستایی به نحو فزاینده‌ای تابع زندگی و علایق شهری شد (بشیریه، ۱۳۹۲: ۲۱۱). آن چه روی داد، این بود، که بیشتر کشاورزان در شهرهای بزرگ، بیکار شده و به خیل عظیمی از بیکاران اقشار دیگر جامعه پیوستند، همین گروه نیز در نهایت نیروهای انقلاب ۱۳۵۷ را تشکیل دادند که با نیروی رهبری هدایتگر روحانیت، احیای ارزش‌های سستی اسلامی خود را می‌یافتند که در مقابل ارزش‌های مدرن قرار داشت و در جستجوی عدالت اقتصادی بودند (عمویی، ۱۳۹۸: ۸۶).

۴. مقومات و ارکان انقلاب اسلامی

۱-۴- مشارکت مردمی

یکی از اضلاع اصلی انقلاب‌ها پس از رهبری، ایدئولوژی مردم است. مطالعات تاریخی نشان می‌

دهد که در هر یک از انقلاب‌های جهان فقط طبقات و گروه‌های اجتماعی و تعداد محدودی از مردم از مناطق محدودی جهت نیل سیاسی و اقتصادی خود شرکت کرده‌اند. توده مردم و بخش‌های وسیعی از کشور در حدوث، شکل‌گیری و تکوین و پیروزی نقش موثری نداشتند. اما یکی از زمینه‌های اجتماعی موثر وقوع انقلاب در ایران نقش و حرکت مستقیم توده‌ها بود. اما راحل از آغاز فعالیت‌های سیاسی خود به حرکت‌های مردمی اعتقاد داشت و سعی می‌کرد مبارزه را در سطح توده‌ها گسترش دهد. حضرت امام(ره) معتقد به مردمی کردن مبارزه سیاسی، گسترش آن در سطح توده‌ها، عدم محدودیت آن به تشکل‌ها و احزاب سیاسی و درگیر کردن عامه مردم به جای طبقات خاص بود. این شیوه مبارزه، با درگیری کردن همه گروه‌ها و اقشار جامعه، رژیم را در چگونگی ایستادگی و مقاومت در برابر مردم را با چالش جدی مواجه کرد. اعتماد متقابل مردم با امام(ره) و حضور میلیونی آنها در صحنه‌های پر تنش انقلاب راه را برای پیروزی تسهیل کرد. تجسم عینی این حضور را می‌توان در تظاهرات میلیونی سال ۵۷ در روزهای عید فطر، تاسوعا و عاشورا و در تهران و مراسم استقبال از ورود بینان گذار انقلاب مشاهده کرد. میشل فوکو حضور گسترده مردم ایران با تعبیر اراده جمعی و نقش آن را در پیروزی انقلاب چنین می‌گوید: ماجرای انقلاب اسلامی به وضوح اراده جمعی را نشان می‌دهد و در تاریخ کمتر ملتی به این موقعیت رسیده‌اند. این روح جمعی هرگز در ملتی دیگر قابل مشاهده نیست (بالتشه، ۱۳۵۸:۲۵۵). اتحاد و انسجام میان طبقات و گروه‌های اجتماعی و اقتصادی گوناگون در چارچوب منافع سیاسی و اقتصادی مشترک، بلکه وحدت کلمه‌ای بود میان همه قشرها بر محور آرمان و ارزش‌های اسلامی که به رهبری امام راحل(ره) تحقق یافت.

۲-۴- رهبری انقلاب

تعداد زیادی از محققین و پژوهشگران انقلاب با مطالعات انقلاب‌های فرانسه و روسیه نقش زیادی را برای رهبران انقلابی جز سازوکارهای سازماندهی و عملیات انقلابی قائل نیستند. آنها تاکتیک‌های انقلاب و زمان اجرای آنرا تعیین می‌کنند. احتمالاً بر فرآیند روند انقلابی تأثیر می‌گذارند، ولی اهداف نهضت، استراتژی و خطوط کلی جریان انقلاب به میزان چشم‌گیری از کنترل آنها خارج است (Green, 1974: 75). در انقلاب فرانسه کادر رهبری منسجم و با برنامه ریزی معینی که حرکت مردم را هدایت کند نبود (بریتون، ۱۳۶۲: ۱۱۳). در انقلاب روسیه به دلیل سقوط تزارها و فرار سربازان از پادگان‌ها و قیام کارگران در کارخانه‌ها فاقد هر گونه رهبری خاص بود. درحالی که انقلاب اسلامی ایران دارای رهبری منجسم با عقبه فکری با برنامه و صاحب اندیشه حکومت دینی با نوشتن کتاب

کشف الاسرار و حکومتی دینی در چالش کشیدن مشروعیت حکومت و بسیج اجتماعی مردم نقش بی بدیلی داشت. شخصیت بی نظیر، موضع سازش‌ناپذیرش و اطاعت مردم از وی وقوع انقلاب را تسریع کرد (الگار، ۱۳۷۱: ۳۲۳).

۳-۴- ایدئولوژی

به تعبیر بریتون هیچ انقلابی بدون گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید شکل نمی‌گیرد. در چارچوب رهیافت‌های سکولاریستی غالب بر غرب اساساً تئوری‌های انقلاب که بر گزاره‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی تأکید دارند مقوله دین در فرآیند انقلاب محلی از اعراب ندارد و یا نقش کم‌رنگی ایفا می‌کند. انقلاب فرانسه و روسیه بر سیتز و یا جدایی از مذهب صرفاً جهت کسب پاره‌ای از امتیازات، خواسته‌ها و اهداف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و حاکمیت ارزشهای لیبرالی و سوسیالیستی به وجود آمد. انقلاب اسلامی ضمن خط بطلان کشیدن بر اندیشه‌های سکولاریستی با تکیه بر ارزش‌ها و اعتقادات اسلامی و با هدف والای استقرار و سیطره قوانین الهی در کلیه شئون فردی و اجتماعی مردم ایران رخ داد. رمز پیروزی انقلاب اسلامی را در بعد مذهبی و دینی آن باید جستجو کرد.

نتیجه‌گیری

این مقاله با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی با طرح این سوال که زمینه‌های اجتماعی وقوع انقلاب اسلامی ایران کدامند، کوشید تا زمینه‌های اجتماعی وقوع انقلاب اسلامی ایران را به عنوان آخرین، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین انقلاب قرن بیستم مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد میان زمینه‌های اجتماعی و شکل‌گیری انقلاب می‌توان یک رابطه شرطی برقرار نمود، به طوری که اگر شدت نارضایتی‌ها افزایش یابد، تغییرات می‌تواند با ائتلاف طبقات گوناگون به جنبش اجتماعی و آنگاه به انقلاب ختم شود. ضعف مبانی مشروعیت رژیم و مشکلات ساختار سیاسی و ماهیت آن به دلیل ناتوانی در جذب و پاسخگویی به مطالبات مردم، هویت زدایی، ستیز با مذهب، فساد فزاینده در همه ارکان حکومت، انجام پروژه اصلاحات ارضی در راستای خلع سلاح مخالفان نارضایتی طبقه متوسط زمینه‌های وقوع انقلاب اسلامی را فراهم کرد. رژیم با تشدید وابستگی و روی آوردن به نظامی‌گری و تکیه بر دلارهای نفتی نه تنها نتوانست خلاء مشروعیت را پر نماید بلکه با تشکیل دولت فرا طبقاتی به تعمیق شکاف‌های اجتماعی، مخالفان را به انقلاب سوق داد. رهبری (با فعال‌سازی نارضایتی

از وضع موجود و برانگیختن روحیه انقلابی، بیان و گسترش اندیشه) و مردم (با حضور و مشارکت در صحنه‌های انقلاب) و ایدئولوژی (در سامان دهی و جهت گیری‌ها) نقش عمده را در وقوع انقلاب اسلامی داشته‌اند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶). مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نشر شیراز.
- اسپوزیتو، جان (۱۳۸۲). انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیرشانه چی، تهران: نشر باز.
- الگار، حامد (۱۳۷۱). انقلاب اسلامی در ایران، (چهار سخنرانی از الگار)، ترجمه مرتضی اسدی و حسن چیدری، تهران: قلم.
- بریتون، کرین (۱۳۶۲). کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی، چاپ دوم، تهران: گام نو.
- بلا تشه، کلربریریه (۱۳۸۵). ایران؛ انقلاب به نام خدا، ترجمه قاسم صفوی، تهران: سحاب کتاب.
- جهانگیری، سعید؛ طاهری، ابولقاسم (۱۳۹۶)، تبعات سیاسی و اجتماعی ظهور طبقه متوسط جدید در ایران در دوران پهلوی دوم، علوم سیاسی، ۱۴ (۴۳)، ۸۳-۱۰۵.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۷). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سعمیمی اصفهانی، علیرضا؛ عباسی، عالیه (۱۳۹۷). دولت رانتی و چالش‌های دولت‌سازی در عصر پهلوی دوم ۱۳۳۲-۱۳۵۷، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۹ (۳)، ۱۱۴-۱۴۹.
- عمویی، حامد (۱۳۹۸). بررسی تأثیر عوامل اقتصادی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، جستارهای انقلاب اسلامی، ۱ (۲)، ۸۰-۱۰۴.
- عیوضی، محمد (۱۳۸۶). ابطال یا تحول در نظریه‌های انقلاب، زمانه، ۶۵.
- عیوضی، محمدرحیم؛ هراتی، محمد جواد (۱۳۹۱). درآمد تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران، قم: معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی.
- فوران، جان (۱۳۷۸). مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.
- Bashirieh, Hossein (2013): *Political Sociology*, Tehran: Ney Publish, 21st Edition. (In Persian).
- Deutsch, K. W. (1964). External involvement in internal war in Eckstein, H., & Eckstein, H. Internal war: problems and approaches.
- Green, T.H (1974). comparative Revolutionary Movements, prentice Hall, New Jersey, U.S.A.

- Malakotian, Mostafa, Khorram Baghaie and Houman Naierri (2012): Typology of Revolution Theories”, *Politics*, Vol. 42, No. 1, Spring, pp. 349-333. (In Persian) .
- Kumar, Krishan (2002): “Modernization and Industrialization”, in: Malcolm Waters, *Traditional Society and Modern Society*, translated by Mansour Ansari, Tehran: Naghshjahan Publications. (In Persian).
- Parvin, Manouchehr. (1968). *Military Expenditure in Iran: A Forgotten Question*, Iranian Studies, Vol. 1, No. 4, fall.